

رای و برهمن

کتاب پنچانتترا تألیف دکتر ایندوشیکهر را که پایه کتاب کلیله و دمنه است مطالعه میکردم دیدم مؤلف محترم ذکری از رای و برهمن یا کلیله و دمنه منظوم چهاربخش جمهری کرده است . بجادیدم که تحقیقی در اطراف آن بعمل آورم و خوانندگان عزیزم مجله وحید را در جریان آن بگذارم ، گرچه قبلا در مقاله مستند و تحقیقی حکمت و عرفان در ایران باستان در مجله تیر و مرداد ۱۳۴۳ ارمغان ذکری از آن کرده بودم .

رای و برهمن یا کلیله و دمنه منظوم در سال ۱۳۲۳ در ۸ هزار بیت منتشر شده است و در مدت بیست سال فرصتی برای گوینده آن بدست آمده که تغییرات بزرگی در آن بدهد و اثری جاودانی در ۱۲ هزار بیت بوجود آورد .

کلیله و دمنه اثری هنری و سیاسی و اجتماعی بود که در گنجینه پادشاهان هند حفظ میشد و خسرو انوشیروان برزویه طبیب دانشمند ایرانی را برای بدست آوردن آن بهند فرستاد .

چو خسرو را خبر آمد از آن گنج	بخود گفت او که در راهش سزد رنج
ندیده آن گهر را دیدش ارزش	بمیار خرد سنجیدش ارزش
بگفت این گوهر تابنده باید	بتاج شاهی ما خود نماید
سخن دانی خردمند و هنر یار	کنون باید که آسان سازد این کار
کسی کو هند وی نیکو بداند	که چون هندو سخن گفتن تواند
کسی اندر خرد بالجمله ممتاز	عمل با علم او بالجمله دمساز
بدین فرمان بیامد جهد بسیار	مگر جویند ازینسان مرد اینکار
باخر بر جوانی دیده آمد	که نیک از هر نظر سنجیده آمد
بدی برزویه نامش خوش کلامش	بعلم و عقل و خوبی شهره نامش

شهرت کلیله و دمنه از دیار هند بیرون رفته بود و از آنکه راهنمایی مؤثر در سیاست بود و داروئی قاطع برای دردهای اجتماعی و نیز در حفظ آن کوشش بسیار میشد و چون یکی از اسرار مملکتی بدان توجه میکردند موقعی اسرار آمیز یافته بود :

جهانگردی بهندستان چو برسید
 که ای دانا بگو با من از این راز
 که در هندوستان باشد یکی کوه
 بر آن روید گیاهی معجز آسا
 مر آنرا هر که یابد آیدش جان
 بگو با من تواز این کوه و راهش
 بگفت البته باشد این سخن راست
 دل از کوه و گیاه و مرده بگسل

برزویه چنانکه در کتاب آمده است آنرا استنساخ کرد و بایران آورد سپس بزبان
 پهلوی ترجمه شد و بوذرجمهر حکیم باب برزویه را بامر انوشیروان بر آن افزود:

سخن را پایه اینجا بر سپهر است
 خود از برزویه راند نکته‌ای چند
 چنین برزویه گوید سر گذشتش
 بعدما روزبه پسر دادبه و ملقب به ابن مقفع که از دانشمندان بزرگ و میهن پرستان
 بنام ایران زمین بود کلیله و دمنه را با افزودن ابوابی چند بزبان عربی ترجمه کرد و رودکی
 شاعر نامدار ایران آنرا بشعر برگرداند.

بمهد بوالحسن نصر بن سامان
 عیان شد قدر آن گوهر دگر بار
 بامر آن شه بینای دانا
 که فرمان رودکی را داد و استاد
 ز نایبای بیناتر ز بینا
 امروز که جزایباتی پراکنده از اثر رودکی باقی نمانده است ضرر ندارد بقسمتی
 از آن بعنوان نمونه اشاره کنم و شعر جمهری را هم بنویسم :

مرد دینی رفت و آوردش کند
 چون همی مهمان درمن خواست کند

گفت دینی را که این دینار بود
 کاین فزاکن موش را پروار بود

تبر آن لحظه آوردند و مهمان
 زمین را کند و دید آن مایه جان

برون از لانه آورد آنهمه زر
 بگفت آنکه بزاهد کای برادر

همین بد مایه آن قوت و هوش
 همین بد مایه چالاکی موش

جمهری

گویند که بیدپای برهمن بنام دابشلیم رای هند این کتاب را نوشته است . این

معنی در «رای و برهن» جمهوری طی داستانی آمده و هم این آیات که ترجمه از دیباچه کلیده است حاکی از آن میباشد و میرساند که ابوالمعالی هم که در دیباچه کلیده بآن اشاره کرده باین تاریخ واقف بوده گرچه آن داستان که جمهوری آورده در ترجمه ابوالمعالی نیست.

تو دانی اصل این گوهر ز هند است	هنر از هند و انشا طرز هند است
برهن این سخن آورده با رای	خوشا رائی که راند مرد دانای
بنام رای هند این گفته شد راست	که دابشلم نام و شهرت او راست
برهن گر وزیر رای بودی	بنام بید پا بسر پای بودی
سخن از بید پا برپا شد اینسان	کمال علم او پیدا شد اینسان
شناسد قدر این گوهر خردمند	بدین افکار عالی وینهمه پند
جهان تا حکمت و فرزانه دیدست	چنین فرزانه و حکمت ندیدست

ترجمه ابن المقفع پای این کتاب کم نظیر را بدر بار امرا و خلفای اسلامی باز کرد. بعدها در عهد بهرامشاه، دانشمند عالیقدر «ابوالمعالی»، نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی این کتاب را بفارسی ادبی آن زمان ترجمه کرد و کتاب را با احترام بهرامشاه کلیده و دمنه بهرامشاهی نام نهاد و خود در دیباچه گوید که علی بن ابراهیم که فقیهی بود دانشمندی این کتاب را برسم هدیه برای او آورد.

در این اثنا علی بن ابراهیم	فقیه عالم باب المفاهیم
کتابی بر سبیل نحفه آورد	که گفتی چشم من روشن بدان کرد
کلید و دمنه نامش بود و الحق	بدیدم علم مطلق علم مطلق ...
خدارا شکر از این پرمايه انعام	بلطف بی المظفر شاه بهرام
جهان تا هر زمان پاینده ماند	سخن از لطف نامش زنده ماند
بدانسان کاین سخن از نامشاهی	کلید و دمنه بهرامشاهی

کلیده و دمنه بهرامشاهی از لحاظ نوع نوشته از منشآت عالی زمان خود بوده است لیکن امروز با توجه بلغات عربی و غیرمأنوس و ترکیباتی که بر پایه منشآت عربی استوار است از این لحاظ قابل استفاده نیست و بهمین دلیل است که این گنجینه علم و خرد نمیتواند مورد استفاده جوانان و حتی اهل ادب قرار گیرد.

جمهوری این متن را که متن کامل است در کمال امانت بشعر ترجمه کرده و حتی باب پیل و چکاو را هم که داستانیست عبرت انگیز و در طی آن تاریخ انشای کلیده و دمنه بدست پیدپای برهن شرح داده شده است و در متن عربی ابن مقفع و متن کلیده بهرامشاهی نیست بشعر آورده است، شعری نغز و قابل استفاده عموم طبقات که در ۱۲ هزار بیت آماده چاپ است.

این کتاب با این آیات نغز که مدحی است از ابوالمعالی و شرحی از سبب نظم کتاب

شروع میشود :

ز نصراله منشی بوالمعالی
 که دادش روزبه آن سر فرازی
 بدانش بوالمعالی دل بدان باخت
 مگر چون بوالمعالی کس بر آید
 بود این لفظ عالی زنده تا حال...
 لباس دیگری بر قامتش دوخت
 براه آسمانها بال دیگر
 ز پا افتاده بار دیگر استاد
 مرا بیند بدین خدمت سرافراز
 نگیری بوالمعالی را دگر خوار
 مبادا کهنه را بینی دل آزار
 سخن تا عزتی دارد چنین است
 کلام بوالمعالی زنده باشد...
 بهر بابش خردمندانه گشتم
 نپرس اینجازرنج چون و چندم...
 و ز این در پا بگلشها گذارم

خوشا این مایه نثر نغز و عالی
 که کرد آن ترجمه از اصل تازی
 اگر ابن المقفع آن سخن ساخت
 چنین زیبا سخن کمتر در آید
 شد از این ترجمه گرهشتمد سال
 جمهری شمع مجلسها بر افروخت
 بشعر طرفه دادش حال دیگر
 گشودش در بشاگرد و باستاد
 خردگرایار باشد، دیده گرباز
 ولیکن فاش میگویم که هشدار
 پنداری کسه نو آمد بیازار
 کلام بوالمعالی دلنشین است
 خدا را تا جهان پاینده باشد
 ز کاخ شانزده بابش گذشتم
 همه در قالب نو در فکندم
 خوشا دیباچه کاینجا بازش آرام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رباعی
 رتال جامع علوم انسانی

بی روی توام نه عقل بر جا است، نه دل
 این دل، که تراست، سنگ خار است نه، دل

بی عشق توام نه صبر پیدا است، نه دل
 این غم، که مراست، کوه قافست، نه غم

یک پرسش گرم جز تبم کس نکند
 یک قطره آب بر لبم کس نکند

جز حادثه هرگز طلبم کس نکند
 ورجان بلب آیدم، بجز مردم چشم

رودکی